

نگاهی به «چشم اندازهای اسطوره»*

میرسنا الیاد Mircea Eliade استاد سابق دانشگاه شیکاگو (متولد ۱۹۰۷ در بوخارست پایتخت رومانی) پژوهنده دانشمندی است که در چندین رشته دست دارد. هم در تاریخ تطبیقی ادیان و هندشناسی صاحب‌نظری نامدار است (که در جوانی سالهای دراز در هند بسر برده) و هم در اسطوره‌شناسی و توجیه و تفسیر آنها کتابها نگاشته که همه شیرین‌اند و خواندنی، و هم در قلمرو ادب طبع خود را آزموده و شعر سروده و چندین رمان نوشته که بعضی از آنها از همان آغاز انتشار شهرتی بسزا یافته‌اند و پاره‌ای اخیراً به زبان فرانسه ترجمه شده و مقبول افتاده است و داستان عشقی بسیار معروفی که به نام Maitreyi در سال ۱۹۳۲ انتشار داد و بعدها به نام «شبهای بنگال» به زبان فرانسه برگردانیده شد، نام او را زمانی که بیش از ۲۶ سال نداشت بلندآوازه ساخت و بر سر زبانها انداخت.

اما معروفیت او پیشتر برای تحقیقات بسیار گسترده‌اش در زمینه قوم‌شناسی و اساطیر و قصه‌ها است که شهرت جهانی پیدا کرده است. تا آنجا که امروزه بحث در باب اساطیر و تحلیل آنها، بدون اطلاع از پژوهشهای پر دامنه‌اش، ممکن نیست و یا دست‌کم کامل نخواهد بود. همچنانکه فی‌المثل بدون توجه به روانشناسی عمقی کارل گوستاو یونگ و غوررسیهای وی در ناخودآگاهی جمعی و حاصل بررسیهای گاستون باشلار (Gaston Bachelard) در شناخت ریشه‌های تمثیلات ادبی و صور خیال در شعر و تحویل همه آنها به چهار عنصر: خاک و آب و هوا و آتش و تجسس‌های ارزمند برخی دیگر چون ژرژ دومزیل Georges Dumézil و رولان بارت Roland Barthes و کلود لوی استروس Claude Lévi-Strauss که هر یک روش تحقیق و نظرگاه خاصی دارند، حتماً بی‌نقص نخواهد بود. ازینرو امید می‌داریم که دست کم بتوانیم برخی از پژوهشهای چند تن از این صاحب‌نظران را به فارسی برگردانیم.^۱

ارزیابی روش تحقیق میرسنا الیاد و سنجش میزان اعتبار آن و پایگاه نظری

* یادداشتی است درباره کتاب «چشم‌اندازهای اسطوره» میرسنا الیاد که نویسنده ترجمه کرده است. (آیندم)

وی، بحثی است که باید از سر حوصله، خاصه پس از برگرداندن عمده آثار او به فارسی توسط صاحب‌بنظران صورت گیرد. معینا پیش از آن هم این بنده با وجود قلت بضاعت، اما به قدر استطاعت، ذکر دو ملاحظه را لازم می‌دانم.

نخست اینکه آشنایی با تحقیقات اسطوره‌شناسان و قصه‌شناسان بزرگ، خاصه برای کسانی که خود بخواهند به بررسی‌هایی در این مقوله بپردازند، البته لازم و سودمند است. اما انطباق دادن نتایج آن تحقیقات، بی‌تأمل و مداقه، بر حوزه هر فرهنگ دیگری که نظام ارزشی خاص خود را داراست، کاری است دور از احتیاط و مایه گمراهی.

در تفسیر اساطیر و قصه‌های هر قوم و مقایسه اساطیر و قصه‌های اقوام مختلف با یکدیگر توجه به مجموعه نظام فرهنگی مربوط، ضروری است، زیرا غالباً اجزاء آن فرهنگ، حتی اگر از منابع مختلف هم فراهم آمده و تألیف شده باشند، در کل نظام ارزشی، معنایی دیگر، غیر از معنایی که از هر جزء یا از همه اجزاء در کلیتی دیگر مراد می‌شود، می‌دهند. در هر دین، البته قصه‌ها و تمثیلات^۲ و افسانه‌ها و اساطیر هست؛ اما در هر یک، کارکردی ویژه دارند و به منظوری خاص مورد استفاده قرار گرفته‌اند. چنانکه فی‌المثل به اعتقاد اصحاب رأی، معنای قصه یوسف در فرهنگ‌های یهود و اسلامی یکی و همانند نیست. همچنین در قلمرو فرهنگ ایران دوره اسلامی، بررسی جامع اساطیر و قصه‌ها، بدون توجه به فرهنگ قدیم و باستانی این سرزمین، البته کاری عملی نیست. اما آنچه عادتاً از یاد می‌رود و هنری کرین از جمله تذکار آن را وجهه همت خود قرار داده بود، این است که بدون در نظر داشتن رموز عالم‌المثال یا عالم وسیط یا عالم ملکوت که خود مظهر عالم جبروت است و عالم جبروت نیز مظهر اعیان ثابت، و تفاسیر نمادی صوفیه از قرآن و تعبیرات کتب خوابگزاری و... نیز این‌بار به منزل نمی‌رسد.

پس در بررسی اساطیر هر قوم و یا تطبیق اساطیر و قصه‌های اقوام مختلف با یکدیگر، مجموعه فرهنگ و نظام ارزشی جماعت و چون سخن از قصص و اساطیر است، زمینه فرهنگی و اجتماعی هر دین را باید مد نظر داشت، نه فقط پاره‌ای تشابهات جدا جدا میان بعضی اجزاء و عناصر ادیان و فرهنگ‌های مختلف را؛ به شیوه ناپسند جیمز جرج فریزر که در کتاب «شاخه طلایی» Rameau d'or خود، اساطیر و آئین‌هایی را که شکل کلی آنها در سراسر جهان یکسان است، بدون در نظر گرفتن اختلافات فرهنگی که میان آنها هست، گرد می‌آورد و از یک قماش می‌داند.^۳

میرسنا ایاد البته به این شیوه که خود آن را مردود و بی‌اعتبار شمرده عمل نمی‌کند، اما ساختارگرایی* وی ممکن است موجب سوءفهمها بشود. چنانکه مثلاً مکرر از اعتقاد آدمی به منشأ آسمانی و مافوق انسانی نمادها و پدیده‌های معنیدار و شأن

* اگر بتوان این معنی را در حق وی صادق دانست که البته حکمی است محل تأمل، چونکه هرگز از نقش فونکسیون و فایده آن غافل نمانده است، معینا کمتر به سهم آدمی و فعالیت خلاقه وی در بازسازی و زنده‌نگاه داشتن اساطیر اشاره می‌کند.

و منزلت این ریشه و بنیان در نظر نوع بشر، یاد می‌کند و همواره تذکر می‌دهد که اسطوره بیانگر تاریخی مقدس و نقل و روایتی مقدس، زیرا شخصیت‌های این تاریخ و روایت همیشه برتر از انسان‌اند و در نظر اهل اعتقاد این سرگذشتها و روایات از زمره حقایق‌اند، نه از مقوله تخیلات و می‌دانیم که اساطیرباستانی ایران نیز از الگوهای مینوی که برای کردار مردم گیتی هست سخن می‌گویند و اهمیت عالم المثال‌هم در اینست که آینه تمام‌نمای عالم برتر است. با اینهمه واضح است که مفهوم تقدیر، سرنوشت، مشیت الهی و... در این فرهنگها و ادیان مختلف یکی نیست. و لکن روش تحلیل میرسنا الیاد طوری است که تفسیرها و توجیهاات وی تقریباً یکسان هم مربوط به معتقدات اساطیری بدویان می‌شود که به ثمربخشی سحر در چارچوب آئین جان‌گروی (animisme) اعتقاد می‌ورزیده، یعنی عالم نبات را چون عالم حیوان، جاندار می‌پنداشته‌اند و هم فرهنگهای پیچیده‌تر را که بعضاً به ادیان توحیدی گرویده بودند در بر می‌گیرد.

بنابراین به يك اعتبار می‌توان گفت که الیاد همانگونه به این فرهنگها و ادیان مختلف می‌نگرد که به آئینهای عصر حجر نظر می‌کند. این طرز دید ممکن است ناشی از نوعی غفلت و مسامحه میرسنا الیاد به نظر آید. اما چنین احتمالی در حق او که دانشی وسیع دارد البته نمی‌توان داد و در واقع قصد الیاد در اصل همه اینست که دیرینگی اعتقاد به مبدا را که به قدمت نوع بشر می‌رسد، روشن سازد. چه به زعم او آدمی موجودی نیست که تنها در مسیر تاریخ و زمان غیرقابل برگشت بسر می‌برد، بلکه در زمانی غیرتاریخی و برگشت‌پذیر نیز سیر می‌کند. و بنابراین لامحاله مقهور سیر و سیورورت تاریخ و زمان نیست، بلکه می‌تواند بر زمان مسلط گردد و آن را مسخر خود سازد، و به همین جهت قادر است عهد گذشته و فراموش شده را تجدید کند و از طریق این تجدیدعهد، تجلی و فروغ مجدد امر قدسی را میسر سازد.

اختلاف و تشابه میان اساطیر زنده فرهنگهای سنتی و اساطیر دنیای صنعتی جدید از لحاظ ریشه و کارکرد نیز از همین مقوله است که البته از نظر تیزبین الیاد هم پوشیده نمانده است و مکرر متعرض این معنی شده است که دو اسطوره بزرگ جهان امروز به خاطر آنکه در جو لادینی و تقدس‌زدایی در کیهان و هستی نضج گرفته، به اعتقاد وی در حال نزع و نابودی است. یکی افسانه توسعه لایتناهی به قدرت علم و تکنولوژی است و آن دیگر مژده نجات مسیحایی که در آرمان کمونیسیم مستتر است، زیرا مبارزه طبقاتی بنا به تعریف مارکسیستی آن، به مثابه نبرد نیروهای اهورایی و اهریمنی است که در آخرین نبرد پیروزی با اهورا خواهد بود و از آن پس بشر در جامعه بی‌طبقه که یادآور بهشت موعود زمینی یعنی بهشت هوسها است. خواهد زیست.

این بود نکاتی در باب روش تحقیق و توجیه میرسنا الیاد که بطور مختصر ذکر شد و با این بیان به ملاحظه دوم خود می‌رسیم به پایگاه نظری وی در شرح اساطیر مربوط می‌شود: میرسنا الیاد در تحلیل‌های خود از اساطیر، نشان می‌دهد که ساختار

و کارکرد *fonction* آنها در طول تاریخ، ثابت و لایتغیر مانده است. و اما در توجیه این معنی، گویی به ذات یا نفس (فرد یا اجتماع) که اساطیر به آنها برمی‌گردد و به زیربنای اجتماعی این اساطیر که از فرهنگی به فرهنگ دیگر و نیز در مراحل مختلف تاریخی هر فرهنگ، فرق می‌کند، به عللی ثابت می‌ماند، یا برعکس تحول می‌پذیرد؛ چندان اعتنا ندارد.

الیاد نشان می‌دهد که «ساختار» ثابت است و در نتیجه، «کارکرد» ساختار، یعنی فائده عملی و نظری آن برای ذات یا نفس (فردی یا اجتماعی) هم طبیعتاً ثابت می‌ماند. اما چرا چنین است؟ بدین علت که اساطیر را نیاکان یا خدایان بنا به اصطلاح الیاد *in illo tempore*، در آن روزگاران دور، املاء کرده‌اند، یعنی اصل آنها به دوران بسیار کهن ماقبل تاریخ می‌رسد؛ و بنابراین طبیعی است که همچون الگوهای کهن و مثل و اعیان ثابت، لایزال باشند و ثابت بمانند.

این توجیه منطقی و قابل فهم است. اما آنچه در تحلیل‌های الیاد چندان مورد توجه و آشکار نیست، آن روی سکه، یعنی مردمی هستند که این اساطیر را به کار می‌گیرند و مطابق با احتیاجات خود و مقتضیات زمان، نو می‌کنند و دوباره می‌سازند و در واقع به آن جان تازه می‌بخشند.

الیاد به این خلاقیت اشاراتی دارد، اما کلاً سهم خلاق آدمی در توجیهات او به روشنی آفتابی نمی‌شود و نسبت به قدرت خود اساطیر، در سایه افتاده است، و استنباط خواننده این است که در بازپسین تحلیل، بیشتر قدرت با لذات اساطیر است که آنها را زنده نگاه می‌دارد و نیاز و کوشش آدمی برای زنده نگاه داشتن آنها تنها به طور ضمنی مورد تأیید قرار می‌گیرد، چون در همان قدرت ذاتی اساطیر که بر آدمی چیره می‌شود، مستتر است.

اما اگر این فعالیت‌خلاقه آدمی که البته وجود دارد، و تصدیق آن، نظریه الیاد را نقض نمی‌کند، بلکه استحکام می‌بخشد؛ از پرده برون افتد، آنگاه به درستی معلوم خواهد شد که چرا اسطوره ممکن است عمر دراز بیابد و همانطور که الیاد می‌خواهد و می‌گوید، انگیزه تلاش و کوشش هم باشد نه همچون کند و زنجیر بر دست و پای که از حرکت باز می‌دارد.

پس به علت مبهم ماندن این سهم آدمی در توجیهات الیاد، می‌توان گفت که ساختار در نظام تفسیری او به مثابه واحد مستقل و فعالی است که انسان اسیر دست پنجه آن است و این نحوه دید عاقبت به نفی و انکار خلاقیت آدمی می‌انجامد، یا به ارزش‌گذاری جوهری مجهول، در نیافتنی و خردگریز در نوع بشر، یا به قبول قوالب انتزاعی جهان‌شمول همچون ظروف خالی که هر بار تاریخ یا دهر آنها را با عصا تازهای پر می‌کند، و یا همچون یونگ که با وارد داشتن وجود گنج خانه شگرفی به نام ناهشیاری جمعی که استعدادها و امکانات نهفته در آن، هر بار که حال و روزگار فرد اقتضا کند، خود به خود فعلیت می‌یابند.

البته غرض تعیین تکلیف برای دانشمندان محققسی همچون الیاد، از روی

پرمدهایی و گزافه‌گویی نیست، بلکه نکته در اینجاست که الیاد خود به این عوامل انسانی و اجتماعی اشاره می‌کند؛ اما اگر آن را چنانکه می‌دانیم اساس قرار نمی‌دهد، دست‌کم همچون عنصری از نظام تفسیری خویش که بادیگر عناصر آن مقصل‌بندی شده باشد، نیز به حساب نمی‌آورد؛ در نتیجه خواننده او در مقابل خود انسانی می‌بیند مقهور ساختارها که گویی از خلاقیت در وی چندان نشانی نیست.

ای‌گاش الیاد بر نقش و تأثیر استعمار و استعارتیزی در تجدید و احیا و تحکیم و یا تخریب بعضی سنن اساطیری که جای جای از آن یاد می‌کند، بیشتر تأکید می‌ورزید، تا چشم‌اندازهای اسطوره، روشن‌تر نمایان می‌شد. چون به‌رحال ضمن ملاحظه ثبات و دوام یک ساختار خاص در طول زمان، باید معلوم کرد که آیا همگان از خرد و کلان، وضع و شریف و خاص و عام، در مسیر تاریخ از آن یک معنی افاده می‌کرده‌اند یا نه؟ مثلاً تصدیق اینکه «باغ فردوس» آرمان فرهنگی خاص را تصویر می‌کند، به همان اندازه درست است که بگوئیم: خیر، یا جمال یا رعایت هماهنگی و توازن در همه شئون، سرمشق فرهنگی کمال‌جوی را رقم می‌زند. اما این حکم ما را همچنان تشنه در کنار چشمه نگاه می‌دارد. مهم اینست که کارکرد آن ساختار، یعنی فایده‌ای که در ادوار مختلف داشته و معنایی که مردم، یعنی سرآمدان جامعه و دیگران، به اقتضای آنان یا برخلاف نظر ایشان، از آن فهم کرده‌اند، روشن گردد، و گرنه با ساخته‌های انتزاعی و معلق در خلاء سروکار پیدا می‌کنیم.

گفتن ندارد که این نکته‌جوئی‌های کوچک از ارزش غوررسی‌های میرسنا الیاد هیچ نمی‌کاهد و پژوهندگان را از دانستن آنها بی‌نیاز نمی‌کند - و نگارنده نیز بر خود این حق را نمی‌شناسد که راهنمای امثال الیاد باشد - چه در تفحصات او آنقدر نکته‌های بدیع هست که محققان را هنوز سال‌های دراز، اگر نه همواره، به کار خواهد آمد و به‌گفته خود وی شاید هم ارزشمندترین کشف میرسنا الیاد، پس از جستجو و گشت و گذاری دراز در جهان قصه‌ها و اساطیر، این باشد که اسطوره یا قصه، آئین و روشی است و وسیله‌ای مطمئن برای حصول نتیجه مطلوب در انجام دادن هر کار و اعتبار کردن هر امر. و بنابراین قصص و اساطیر اولین همه‌آموزنده‌اند و نه‌عبث، و تمام، معانیی رمزی دارند و پرده از حقایقی لایزال برمی‌دارند، یا آنها را به‌زبان نماد بازمی‌گویند. پس بزرگترین فایده‌شان هم اینست که بشر را که گویی همواره با مشکلاتی همانند دست به‌گریبان است، یاری می‌دهند تا بر آن دشواریها فائق آید و در نتیجه امید و ایمان استوار آدمی را به بهروزی، در سایه و پناه لطف حق، بیان می‌دارند و همین سر‌پایداری و جاودانگی آنهاست و توجیه این راز که هیچگاه کهنه و دلازار نمی‌شوند و از رونق و گرمی بازارشان نمی‌کاهد.

حواشی

۱- برای کتابشناسی درباره اساطیر و توجیه آنها، رجوع کنید به ذیل مقاله Northrop Frye «*Le mythe et la littérature*»، شماره ۸ سال ۱۹۷۱، چاپ Seuil به نام: *Littérature et mythe* (ترجمه از متن انگلیسی)، که فهرست جامع و کاملی است از مهمترین کتب و مقالات مربوط به اسطوره‌شناسی از قدیم تا تاریخ تحریر مقاله.

۲- ر. ک. به:

الف - امثال قرآن، فصلی از تاریخ قرآن کریم، علی‌اصغر حکمت، تهران ۱۳۳۳.

ب - ترجمه و فقه‌های قرآن، از روی نسخه موقوفه بر تربیت شیخ جام. مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، به سعی و اهتمام یحیی مهدوی، مهدی بیانی، تهران ۱۳۳۸.

ج - قصص الانبیاء، ابواسحق نیشابوری، به اهتمام حبیب یغمائی، تهران ۱۳۴۰.

د - قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری. مشهور به سوراآبادی. به اهتمام یحیی مهدوی، تهران ۱۳۴۷.

۳- برای نقد نظرات و روش بررسی James Georges Frazer نگاه کنید به:

Bronislaw Malinowski: *Une théorie scientifique de la culture*. traduit de l'anglais. F. Maspero. Paris, 1968.

۴- این عالم علوی، عالم حقیقی است و به همین جهت، مثلاً در سنت خوابگزاری، رؤیای صادقه به رؤیائی می‌گویند که تحقق می‌یابد و به اصطلاح تغییر می‌شود و برعکس «اضغاث و احلام» قابل اعتنا نیستند و هم بدین سبب در کتب خوابگزاری غالباً به تصاویری برمی‌خوریم که یادآور صور نوعی ازلی و الگوهای کهن (archétype) یونگ‌اند و ندرتاً با محتویات ناخودآگاهی فردی آنچنان که فروید آنها را تعداد کرده است، مواجه می‌شویم.

۵- یکی از اساتید فن به ریشخند می‌گوید: «ما در اینجا و اکنون (= در تمدن غربی قرن بیستم)، اسطوره نداریم، یا دیگر نداریم، و اگر هم چند اسطوره سخت جان، خود را نگاه داشته یا در زندگانی امروزه رخنه کرده باشند، بی‌درنگ خرده‌بینان و منتقدانی رد آنها را می‌یابند و افساء و رسوا می‌کنند، آنچنانکه فی‌المثل رولان بارت Roland Barthes در کتابش *Mythologies* (پاریس، چاپ Seuil ، ۱۹۵۷) کرده است. زیرا ما آنقدر روشن‌بین شده‌ایم که دیگر قادر نیستیم اسطوره‌ای را با علم به اینکه اسطوره‌ای بیش نیست، باور داشته باشیم. ما همیشه «ماوراء» اسطوره قرار داریم؛ از همین‌روست که در قلمرو مذهب، مؤمنان ما بیشتر نیاز اسطوره‌پیرایی متون مقدس را احساس می‌کنند تا لامذهبان یا بی‌اعتنایان!»

Harald Weinrich: *Structures narratives du mythe in: Poétique*, No. 1, 1970.